



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

216

217

کتابخانه  
مجلس



بعد سپاس خداي باري آيد و ستمانی گمشايد باز را ي مصلحت مند  
 خاستهای بر او نود و دو سلام بر محمد مصطفی عم و آن پسر عالی مقام  
 که سبوت مند تو تاباست نردای بر او ظاهر بر آن کس را که در او  
 راست حمید و الرام باشد هر کسی که از حد فرنگه بر او بر آن  
 فدا صاحب آن حضرت جیلیم با یکدیگر دله ما خفته سست را از قدم  
 سبوت نیکه و بی اسون حمد الرحیم دهان کنان احد شما  
 بی الاخره و الاالی که بعض اعزه احباب و اطله ادلی و الا لیب  
 فخرم الله لایجب دیر ضی و جعل ما نهم الی الله رحمت الی الله  
 فخرم الله لایجب دیر ضی و جعل ما نهم الی الله رحمت الی الله

که در این آورده علامه زبان ابو الفتح محمد بن محمد البیضاوی تصدیق  
 الناس است قد مره در خواستند از ابابکر است پس چون آنها  
 چاره ندید و در بعضی پوئیع بسبب ضعف روایی که گفته اند اختیار  
 کرده یا مثل آن از اسباب زیادت و نقص و تبدیل تصرف کرده اند  
 تقبل الله ذلك مني ومنه و جعله خالصا لوجه الكريم المديون  
 محييا و روف رحيم و صميته سرور المجازن فی قرحة نور  
 العيون بیضا بر ما محمد عم است امین عبد الله بن عبد المطلب بن  
 هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره بن کعب بن لوی بن  
 غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس  
 بن مشر بن نزار بن معد بن عدنان امین قدر متفق علیه است و ما همه  
 عدنان حضرت آدم عم اخلافاست بسیار است و مادر آنحضرت  
 هم نامده بنت و اب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره و  
 ولادت آن حضرت عم روز دوشنبه ۱۲ سنه از شهر ربیع الاول از مدینه  
 که و ائمه قبیل و ران بوده بعض گفته اند که بتاریخ ۱۲ م و بعضی  
 که بتاریخ سوم و هوش گفته اند و از دهم و غیر از این نیز اقوال گفته  
 اند بمجموعه شب ولادت آن حضرت عم در رکعت آخر که شکست  
 در آن ماکه ۱۲ سنه هجرت و از وی و افتاد چهار روز و در آن

آتش فایز و کرمه بود بعضی از آن را در سال ~~...~~  
 شش ماهه و شیردان آنحضرت را عم ~~...~~ و سبب  
 او را یک جایز شد فتنه سینه آنحضرت عم و بر کره آن را  
 بدانش و ایمان بعد از آن مکه بیرون آوردند و بسبب شیطان را  
 از این باد نیز که شیرداد آنحضرت عم را توبه نیز که الی حب  
 و در کنار داشت آنحضرت عم را ام ایمن حسینه که نامش  
 بر که است و آن حضرت عمر یومین را میراث یافته بود نه از پدر  
 نو، بعد از آنکه پس خوانند تا آنکه آن را آزاد کردند و در آن  
 بن بارش دادند و فات یافته عبد الله والد آن حضرت عم در آن  
 آنکه آنحضرت عم در شکم والده خود بود و بلاش آنکه آن طفل را  
 و بلاش آنکه آن ماه بود و بعضی گفته اند که طفل بیست و هفت  
 ماهه بعضی گفته اند طفل بیست و چهار ماهه و فات یافته والد آن  
 حضرت عم حال آنکه آنحضرت عم طفل چهار ساله بود و بعضی  
 گفته اند طفل هفت ساله و فات یافته برورش آن حضرت شد بعد آن  
 حضرت عم عبدالمطلب چون عمر بیست و هفت ساله بود و در  
 و عبد عبدالمطلب فات یافته پس در آن  
 و فات یافته بر آن حضرت عم را آزاد کرد

دو ماهه و در روز سه شنبه بیرون آمدند و همراه خود ابوطالب را  
 چشم چون بشهر اصری رسیدند آن حضرت عم بنجم را در راه  
 شناخت بلامتی که میفرمود پس پیش آن حضرت عم را  
 دست آن حضرت عم را گرفت و گفت این رسول رب  
 العالمین است خواهد فرستاد این را خایه نادانی تار حجت باشد  
 جهانان را هرینه شما که وقتیکه آمدید نماند هیچ سنگی دورختی مگر  
 بسجده افتاد و سنگ دورختی سجد و بکنند مگر بنام مرا  
 هرینه صفت می یابیم در کتابهای خودی گیت ابوطالب را اگر  
 ایشان را بجانب شام بری البته خواهند گشت یهود پس  
 ابوطالب آن حضرت را عم باز بر که فرستاد و بعد از آن آن حضرت  
 عم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند تا میسرده ظالم ندید که در تجارنی  
 که برای حلیج بود پیش از آنکه در عقد آن حضرت عم در آمد  
 پس چون داخل شدند در شام فرود آمدند آن حضرت عم را  
 درختی فریب صومعه را پیشی پس گفت آن حضرت که در  
 نیاده است زیر این درخت هیچ گاه مگر بنام من و میگفت بسره که  
 چون آن درخت می شود گری نهایت میرسد و در فرشته فر  
 می آمدند و آن حضرت عم همانیکه بودند چون آن حضرت عم

از آن سفر و رجوع نمودند و در کجای آوردند خبری نیست. بعد از آن  
حال عمر شریف بیست پنج سال و دوازده روز بود و غیر از این  
این روز ایت کرده اند و چون عمر شریف سی و پنج سال رسید  
به ما فرزند عمارت که چشم او نهاده حیرت لاجرم دست شریف خود چون  
عمر شریف سی و پنج سال و یک روز رسید خدای تعالی آنحضرت  
اهم را فرستاد بیعت و اندازد و بشارت و آمدیش آن حضرت  
عم جبرئیل عم در غار عجا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمودند من  
خواننده یستم و این حضرت ششم فرمودند پس تنگ گرفت مرا  
جبرئیل هم تا آنکه تنهایت رسید مشقت من بعد از آن مرا  
نگه داشت پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم من خواننده نیستم باز  
مرا تنگ در بر گرفت و باز نوبت سوم گفیت اقرأ یا همیر بیک الذی  
خلقنا قوله تعالی ما لکم لیعلمم آن ابتدای نبوت بود در بعض اقوال  
بروز و در شنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد از آن بانگ بلند اظهار  
نمودند حکم خدای تعالی را در رسانیدن پیغام او را در رنگ خوابی  
قوم در بیخ نداشتند نهل مکه از بی دانی باید ابر خاستند  
و محاصره کردند آن حضرت عم را در شعب پس آن  
هم بیرون آمدند اقامت کردند در آن مکان

بمیر و ن آمدند از محضره در آن وقت عمر شریف چهل و نه سال  
بود بعد از آن بیست ماه نیت بگردد و زوقات یافت ابو طالب  
و وقایع یافت حدیثی هم ابی طالب سه هزار و نه در عمر شریف  
نیمه سال و سه ماه رسید در خدمت آن حضرت عم و بنی امیه  
آمدند و اهل امام آوردند چون عمر شریف نجاه سال و نه ماه رسید  
خدا ای تعالی آن حضرت عم را به عراج نمود پس گردانید نخست  
از مابین زمزم و مقام ابراهیم برداشت تا سوی بستان التمسک  
بروند بعد از آن بر اقی حاضر آوردند پس آن حضرت عم سوی  
آسمانها روان شدند بعد از آن برداشته شدند آن حضرت عم  
و فرس گردانید شهر عافیه و چون عمر شریف به بیجا و سه سال  
رسید به جنت کردند از مکه بسوی مدینه و زود و نیت هشتم رسید الا ان  
داخل شدند در مدینه و زود و شنبه و آن جا اقامت نمودند در مساجد  
تمام بعد از آن متوفی شدند هم در آن جا و در تار و نخهای مذکور  
را اقوال مختلف است که در کتب مطبوعه توان یافت و بهر غزوات  
آن حضرت عم درین مدت بیست و پنج و بقولی بیست و هفت  
در نیت غزوه بود و اهد و خنجره

و بنی معطل **توسعه** و وظایف و بقولی دیادادی **الکوسه** و خانه و بنی  
نصیره نیز کارزار واقع شده بود و چون بموت آن حضرت میام  
قریب به پنجاه و بموت عبارت از آن است که آن حضرت  
عم شکر می . بمانی فرستند و نود و در آن شکر نباشند و صحیح  
گزارند آن حضرت عم بعد از آن که حج فرض شد یکبار و قتل  
از این دو بار حج گزارده بودند بیرون آمدند از خانه خود در حج الوداع  
در روز بعد از آن که شانه کردند و روغن و خوشبو دیدن مالیدند  
پس زود آمدند بزمی الحاقیه و آن جا شیب گذرانیدند و فرمودند  
اشتب. بمن آمده از پروردگار من و گفت نماز کن درین  
دادی مبارک با و عمره فنی حجه حاصل معنی این کلمه **آن است**  
که نسبت حج و عمره هر دو کن و این را در فقه قرآن **کوه** پس  
آن حضرت هم احرام پیرو بستند و داخل شدند در ماه **محرمه** روز  
یکشنبه وقت صبح از جانب که و طواف کردند برای قدم  
پسین پویه پویه رفتند درین طواف جنبه با آستینگی رفتند چهار بار  
بعد از آن بیرون آمدند بسوی صفا و نیز سواره شدند در وسط وادی  
بعد از آن امر کردند کسانی را که هر می همراه خود بناورند بد آنکه **سبح**  
کنند نسبت حج را و عمره تمام کنند و فرود آمدند **عظیب** باللاته چون **پسین**

پنجم روز در روز و شب آن  
 متوجه شدند بسوی مناسبت آن جا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا خوانند  
 و شب آن جا مانند نماز صبح بزرگند اردند چون آفتاب طلوع کرد  
 روان شدند بسوی عرفه و پیش از رسیدن آن حضرت عم بفرق  
 خیمه برای آن حضرت عم در وادی خیمه که نظرت وادی عرفات  
 است زده بودند پس روان خیمه فرود آمدند تا وقتیکه آفتاب از  
 وسط آسمان زایل شد آنگاه خطبه فرمود و نماز ظهر و عصر یا جماع جمع  
 کردند یک ازان و دو اقامت بعد ازان روان شدند بسوی موقوفه  
 که وسط وادی عرفات است و آن جای سینه و عادتها را میگویند  
 تا آنکه صبح شد آفتاب بعد ازان روان شدند بسوی مزدلفه بعد  
 غروب آفتاب و آن جا شب گذرانیدند و نماز صبح گذاردند بعد  
 ازان دو وقت کردند و در وقت و الحرام نماز آنکه روشن شد وقت  
 بعد ازان روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی مناسبت انداختند  
 در جمعه العقبه هفت سنگریزه را در هر یکی در ایام تشریف می برداختند  
 در هر سه جمعه روز به هفت هفت سنگریزه انداخته اند که در تلبان  
 حرمه که متصل خیف است و خیف زمین نشیب را گویند مراد  
 جایی است که بعد مناد روان واقع است



اولی و نایب و آن حضرت عم بن عمر کردید و اول روز از ایام بنا  
 در آن شدند بسوی کعبه و طواف کردند و بعد از آن جمع میکنند  
 پس در آن جا آب خواستند و تناول فرمودند بعد از آن بنهار جمع  
 کردند و چون سیوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند  
 و بمحصب فرود آمدند و آن جا هر کزنده عایشه را که از نسیم اعرام  
 بسته عمره کند بعد از آن امر فرمودند لشکر را که کوچ کردن و طواف  
 و اداع کردند و متوجه شدند بسوی مدینه اما عمرای آن حضرت عم بس  
 چهار بودند همه در ماه ذی قعدة و بودند آن حضرت عم مدینه رسیدند  
 و نگ آینه خنده بپوشید و در میان هر دو شانه آن حضرت عم مدینه  
 آمد بود بسوی آن حضرت عم میر رسیدند و کوشش بجای  
 فرسیده بودند و بر سر و ریش آن حضرت عم بیست موی سفید  
 بود و در سخن میدرخشیدند روی آن حضرت عم مانند ماه چهارم  
 نیکب تن و معتدل بدنی بودند اگر خاموشی نمی شدند ظاهر می شد  
 بر آن حضرت عم مهابت و بزرگی و اگر سخن می گفتند  
 لطافت و نازکی اگر کسی را در دور می بیند

و تا زگی ادر را که میگردم اگر از نزدیک ببیند بلیغ صحت و شیرینی می  
ببوسد شیرین گفتار بود نه آنحضرت عم و کشاده پیشانی در آن  
و با یک ابرو غیر بیوسه سینه بلند بینی نرم رخسار کشاده و آن روستایی  
و کشاده دندان میان دو شانه آن حضرت عم خاتم نبوت بود می گفت  
صفت کننده آن حضرت عم که ندیدم. بیش از آن حضرت عم و نه  
بعد آن حضرت عم مثل آن حضرت فرمودند نام من محمد است و احمد  
ماهی کب سب من نابود میکند اله تعالی کفر را و حاضر که پیش از  
همه مشهور خواهم شد و عاقب که بعد من هیچ بی نخواهد بود و در  
روایت دیگر مقضی و نبی التوبه و نبی الرحمة و نبی المصم نیز آمده  
و خداوند تعالی آن حضرت را عم سسمی ساخت به بشیر و نذیر  
و رحیم و رحمة للعالمین و محمد و احمد و طه و یسن و مزمل و  
مدثر و عبید در آیه سبحان الذی اسرى بعد فریاد عبد الرزاق و آیه  
لما قام عبد الله يدعوه و منذر در آیه انما انت منذر و احصاء  
دیگر نیز علما ذکر کرده اند و این آسماء در بیان صفات آنحضرت  
عم است و سوال کرده شد جایش رض از خلق آن حضرت عم  
گفت بود خلق آن حضرت عم بر آن مجید بخشیم می آمدند و رفیق  
بخشیم قرآن و خشونند می شدند و رحیم بخش نمودی قرآن

... کس خود  
 ... حق از حقوق ندای تعالی استقام میباشید  
 ... برای خدا و چون غشم می آمدند هیچ کس تاب غشم آن  
 حضرت نمی داشت و بود آن حضرت عم شجاع ترین مردم  
 سخی ترین و کریم ترین آن حضرت هرگز نبود که موال کرده  
 شوند چیزی بس گویند نمیدهم و شب نمی ماند در خانه آن حضرت  
 هم دیناری و نه در همی اگر باقی میاندم چیزی و نمی یافتند کسی را  
 که بگیرد بناگاه شب می آمد هرگز بخانه خویش نمی آمدند تا آنکه  
 بری الذمه نشوند از آن چه بر سرسانند آنرا مستحقان و هرگز نمی گرفتند  
 از آنرا نه تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیست الهال مگر قوت یک  
 مال اهل خود از آن تر حسنی که بدست می آمد از آنرا  
 و چون از آن ایثار میکردند دیگر آنرا از دست اهل خود با آنکه  
 احیاناً محتاج میشدند بقوت پیش از گذشتن مال و آن حضرت  
 گویند که در همین گفتن و فاکتده ترین  
 ایشان در عهد و نرم ترین ایشان در خلعت و نیکو ترین ایشان  
 در صحبت و طیب ترین مردم و با چنان از او مناکند که او برود

زمین زیاد تر از نظر آن حضرت هم بنویسد همان بیست شربود  
 بگرستن آن حضرت هم بگویند چشم و بودند بسیار ترین  
 مردم با اعتبار تواضع قبول می فرمودند دعوت کسی که دعوت کرد  
 غمی باشد یا فقیرانه او باشد یا شده و مشتاق ترین مردم با خلق الله کج  
 می ساختند آذند را برای گریه نفس بر نمی داشتند آنرا تا وقتی که  
 سیراب شود آن گریه از غایت شبنفت و بودند عظیم  
 ترین مردم یعنی شجوات و لذات بر نفس نفیس غالب  
 بودند و بسیار ترین مردم در گرامی داشتن یاران خود در از  
 نمی کردند پای مبارک خود را در میان ایشان و جای را فراخ  
 میمانند چون بسبب ازدحام تنگ می شدند و زانوی آنحضرت  
 هم بیشتر نمی شدند از زانوی هم نشین خود هر که آن حضرت هم  
 و ابناء دیدند همیشه خردی و هر که صحبت داشتی نهایت  
 محبت بهم رسانیدی آن حضرت هم را رفیقان که پیوسته گرداگرد  
 آن حضرت هم بودند اگر آن حضرت هم میفرمودند ایشان  
 خاموش شدند یا سخن آنحضرت هم را بشنوند اگر بچیزی امر  
 می فرمودند شتاب کردند بی پروای فرمان آن حضرت هم  
 اینک ایامه حلاقم نیکو دند نامی که ملاقات می نمودند ترین و

نمیکردند برای ملاقات یا از آن خود یعنی بلباس و شانه و مثل آن و  
 خبر میگرفتند از اصحاب و سوال میکردند از احوال ایشان پس  
 اگر کسی بیمار بودی حیادت وی میکردند و اگر در سفر رفتند برای  
 برای او و حامی میکردند و اگر مرده بودی در حق آنی یا ناله و انالیه را اجود  
 میگفتند و از پس راه را میفرستادند و اگر از کسی معلوم  
 نمیکردند که از رده شده است بسوی او میرفتند تا آنکه داخل شوند بروی در  
 خانه وی و برون می آمدند بسوی باخهای یاران خود و ضیافت  
 ایشان میخوردند و استمالت می کردند دل انزاف قوم خود را  
 و گرمی دایشند اهل فضل را و در این نمیداشتند تازه روی از  
 هیچ کس و بدخونی نمی کردند بر هیچ کس و قبول میکردند حد را و  
 آرزو و توانا و ناتوان نزدیک آن حضرت ~~و در~~  
 راست گفتن یکسان بودی و نمیکنداشتند هیچ کس را که بس  
 پشت آن حضرت عم را راه رود و می فرمودند بگذاردید پشت  
 همراهی فرشتگان و ونمی گنداشتند هیچ کس را که پیاده رود  
 همراه آن حضرت عم ذوقی که سواره میرفتند تا آنکه بخوار این سوار  
 کند پس اگر وی از سوار شدن اجماع کردی می فرمودندی از من  
 برود و تا مقام مطلوب خود خدمت میکردند کسی را که خادم

آنحضرت عم پوئی و آنحضرت را عم نعلانی به کبیرگان بودند  
آنحضرت عم بران جماعه باندی و تمیزی نمی کردند و خوردنی  
و پوشیدنی انس و جن را گفت که خدمت کردم آنحضرت را  
عم قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت نداشتم باحضرت  
عم در حضور نه در سفر مگر خدمت آنحضرت عم بسیار بود از  
خدمت من آنحضرت را عم و اینج گاه برامی گفتند ان و ان  
کلمه تنگ دلی و ناخوشی است و می فرودند پیری را که کردم  
چرا کردی و چیزی را که نکردم چرا نکردی و بودند آنحضرت عم  
در سفری پس امر کردند بدست ماخن گوشه پندی پس  
شخصی گفت ذبح این بر ذمه من دیگری گفت پوست کندن  
لین بر ذمه من دیگری گفت بچن این بر ذمه من آنحضرت هم  
فرودند بهم آوردن همه بدمه من اجماع عرض کردند که گای آنحضرت هم  
ما این کار کفایت کنیم فرودند می دانیم که شما چایی من کفایت  
نمایند کرد و لیکن من بدم آنکه بچیز کم و باندی جویم بر شما  
بر این حد اعتدالی کرده میگردانید خود این حصص را که تمیز سازد  
و جمع کرده اند را بودند

( ۵۵ )

نماز بعد از آن رجوع کردند و می‌خواستند بعضی اصحاب عرض کردند  
یار رسول الله کجا می‌روی فرمودند میخواهم که گفتیم بای می‌شتر خود را  
خویش را که دندماند کنیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما دور  
طالبند از مردمان اگر چه در یک باره از مسواک باشد و آن  
حضرت عم نمی‌نشستند و بر نمی‌خواستند مگر با ذکر الله تعالی  
و چون میرسیدند بجماعتی هم نشسته‌ها بجا که منتهی میشد مجلس  
یعنی اول که مجلس رسیدند بجا می‌نشستند و قصد صدر مجلس  
نمیکردند و همین خصلت امر دیگر دند منتهی هر یکی را از  
هم نشسته‌ها بیاورد نصیب می‌دادند یعنی بحسب حال هر کسی  
و اگر ام و نوع بنزول میداشتند نمیدانست هم نشسته‌ها  
آنحضرت هم که کسی گرامی تر است از وی و نزدیک  
و آنحضرت عم یعنی توجیهی با هر یکی بشاست میکردند که هر کسی  
میدانست که وی گرامی تر است و اگر کسی با آنحضرت هم  
می‌نشست آنحضرت هم بر نمی‌خواستند از آن مجلس  
تا آنکه آن شخص بر خیزد مگر آنکه ضرورتی پیش آید پس  
طلب اذن میکردند از وی و در هر کسی نمیگفتند آنچه وی  
پس شود و مقابله نمیکردند و خودی و بی ادبی کسی را

و مانند آن بلکه همو میگردد و در میانستند چه بگفتند زیاده میگردند  
به فقیر را دو دست میداشند و ایشان هفتاد و نه میگردند و بر  
چنانچه ایشان حاضر میشدند و حقیر نمیدانستند هیچ بقصر  
و بسبب فقر او همیشه نمی خوردند از هیچ پادشاه بسبب  
پادشاهی او بزرگ میباشند نعمت الهی را اگر چه اندک  
باشد و بگویند یاد نمیگردند از آن نعمت هیچ نعمت را هرگز  
غیرت نکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن داشتند تناول  
کردند و الا ترک نمودند و جزواری احوال همسایه میگردند  
و همان را اگر امی میداشند و بودند آن حضرت هم زیاده  
تراز همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در تازه رویی و هیچ وقت  
بر آنها حضرت هم نمی گذشت در غیر عمل برای خدای تعالی با استعمال  
بجای حضرت خردی و اختیار داده نشده بود و چه اینکه اختیار کردند آسان  
ترین آنها الا آنکه در وی قطع رحم باشد اگر قطع رحم می بود از وی  
دورترین مردم بود یعنی پانچ و چو از وی آخر از می گردند می  
باشند و در او آید بوند می گردند چاره خود را و سوار می شدند  
بر اسب و اشتر و در از گاو و در دلف می ساختند پس پشت  
آن را از هیچ می گردند روی را



باد رفود و آن حضرت هم دست می داشتند تا آن را و ناپسند  
 می کردند طیره را و قال عبارت از آن است که کسی چون بکار عم  
 دستو جهر شود کلمه تک بگوشش وی رسد مثل بار اشد و یا ساله یا سماع  
 آن خوشوقت شود طیره عبارت از شکون بد است که از گذشتن  
 حیوانات بجانب راست و چپ یا از کردن زاغ یا مانند آن  
 گیرند چون حاصل می شد چیزی که آنرا دوست می داشتند می فرمودند  
 الحمد لله رب العالمین علی کل حال چون چیزی که ان را ناپسند  
 می داشتند می فرمودند که الحمد لله علی کل حال و چون بعد از فراغ  
 طعام برداشته می شد طعام از حضور آن حضرت عم می فرمودند  
 الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و آراننا و جعلنا مسلمین پیشتر  
 نشستن آن حضرت عم رو بقبله بود بسیار سعی کردند که کلمه  
 نمی گفتند سخن بیهوده و بی راز می کردند نماز کوتاهی مانند خطبه  
 را و طلب شرف می کردند از خدای تعالی در یک مجلس  
 صد مرتبه و شنیده می شد از سینه مبارک در حال نماز آوازی مثل  
 جوشن دیگر بسبب آن حضرت عم و روزه می داشتند  
 و روزه دشتیه و بحثیه و سه روز از کبر ماه و روزه عاشره و دهم  
 بود که در جمعه بی روزه باشند و در ایامی هر چند در رمضان

بخندان روزه نمیداشتند که در شعبان و یکی از خواص آن حضرت  
 عدم آن بود که در خواب می رفتند چنانکه آن حضرت عم  
 نمی خفت دل آن حضرت هم بسبب انتظار وحی و متوجه هم  
 شدن بجانب قدس چون آن حضرت عم می خفته شنیده  
 می شد دم آن حضرت هم و غلط از آن حضرت عم ظاهر نمی شد  
 دان صوت منکر است که از بعض خفتگان شنیده می شود  
 چون می دیدند در خواب چیزی که بس نمی کردند می گفتند هرگاه  
 لا شریک له و چون تحمل خفتن آرام می گرفتند می گفتند رب  
 قمنی عبدك یوم تبعث عبداك و چون بیدار می شدند میگفتند  
 الحمد لله الذی احبانا بعد ما اماننا و الیه المنشور و نمی خوردند  
 بعد از تناول می کردند هدیه و صدقه آن است که برای طالب  
 ثواب فقیران دهند و خصوصیت آن شخص منظور باشد و هدیه  
 آن است که برای اکرام این شخص باشد و اگر کسی هدیه  
 بخندمت آن حضرت عم می فرستاد آن حضرت عم به مقابله  
 آن مثل آن یا بهتر از آن بآن شخص نهایت می فرمودند و  
 تکلف نمی کردند و خوردنی در وقت قاذو شدت جوع سنگ  
 می بستند بر شکم خود تا بانی طاقت نشویدند ای تنالی آن حضرت عم

به انگلید غواهای آزمین عطا کرده بود پس آن را قبول نکردند  
 آخرت را اختیار نمودند و آن حضرت هم خوردند نان باهمه که و  
 فرمودند یک نان خورش است باهمه که خوردند آن گشت دست  
 بز فرمودند بخورید زیت بایکد که بر بدن اولاد امرایه که وی از  
 درخت مبارک است و آن حضرت علم میخوردند بر انگشت  
 و بعد فراغ طعام می لیسیدند آن انگشتان را و آن حضرت  
 هم خورده اند نان جو با فرما خشک و خریزه با فرما تر و باد رنگ  
 را با فرما تر و فرما را با مسکه و رغیبت پیدا بشتن بشیرینی و شهید  
 و آب نشسته میخوردند در میان آب نوشیدن سه بار آوند  
 و از زمین جدا کرده دم می گرفتند و چون می خواستند که آب باقی  
 مانده را با صاحب عنایت کنند از جانب راست شروع میکردند  
 یکبار شیره آشامیدند و انگاه فرمودند هر که چیزی او را کولات خورد  
 باید که بگوید اللهم ارزقنا خیرا منه و هر که شیر را آشامد باید که بعد از آن  
 بگوید اللهم بارئنا من خیریه و زد نامنه و فرمودند نیست چیزی که  
 کفایت کند جای خوردنی و نوشیدنی مرد و بیفر ششم و آن حضرت عم  
 می نوشیدند جامه پشمین و در با میگردند فعل و دوخته و چون کرده  
 و تکلف نمی کردند و پوشیدنی و بهترین جامه بود آب آن حضرت

بعم فمض بود چون جامه نومی پوشیدند میگفتند: **اللهم لك الحمد**  
 که ما که سوختیمه اهلک خیزد از خیر ما صنع له و اعوذ بک من شره  
 شر ما صنع له و خوش میبشند از جامای سرسوز اجابا نیک جاوری پوشیدند  
 که جز آن بر آنحضرت ندم نبود یعنی **بشند** دو گوشه او را میان دو شانه خود نماز  
 گذاردند در آن یک جاوری باین کیفیت و آن حضرت هم دستار  
 میبشند و میگذاشتند یک طرف آن را در میان دو شانه خود یعنی  
 شایدمی پوشیدند روز جمعه جاوری سه خ بعضی گفته اند آن جاوری  
 محیطا بود محیطا و طمراخ و می پوشیدند انگشتری از سیم که نقش  
 آن محمد رسول الله بود در خضر دست راست و گاهی در خضر  
 دست چپ و خضر نام خورده ترین انگشتران است و دست  
 میداشته خوشبو را و ناخوش میشدند از بوی بد و می فرمودند هر آنکه  
 الله تعالی نهاده است لذت من در زبان و خوشبو گردانیده است  
 خنکی چشم من در نماز و از اجناس خوشبو استعمال میکندند خالی  
 دان خوشبوی است مرکب و نیز منک را آنها را بخور میگرفتند  
 از عود و کافور و همه میگردند باشد و آن قسم اعلی است از  
 اسامی سرد و گاهی سرد میگردند سه مارد چشم راست و دو بار  
 در چشم چپ و گاهی سرد میگردند در حالت صوم و بسیار استعمال

میگردند و چون را از سرور پیش خود و اسب شمال دهن میگردند یک  
 روز در میان و سه مد میگردند بر جایست حد و طاق و دو دست  
 میداشته اند اگر دن از جانب راست در شانه کردن و تعیین  
 پوشیدن و ظهارت کردن و در زنگار **نظر** مگر دند در آینه در  
 سفر از آن حضرت عم جدا نمی شد چند چیز است یسه دهن و سرمدان  
 و آینه و شانه و مقراض و مسواک و سوزن و رشته و آن حضرت  
 عم مسواک میگردند شبی سه بار پیش از آنکه بخواب روند  
 و بعد خواب چون به تبهجد بر نمیخوابند و وقت بر آمدن نماز صبح  
 آن حضرت عم حجامت میگردند یعنی خون میکشایند و آن حضرت  
 عم مزاج می گردند و نمیگفتند در مزاج مگر سخن راست یک بار  
 ششدهی بخندمت آن حضرت عم آمد و گفت یا رسول الله سوار  
 کن مرا بر شتری فرمودند سوار کنم ترا بر چه ماده **شتر** گفت چه مرا  
 تواند برداشت حاضران وی را می گفتند نمی باشد شتر مگر چه ماده  
 شتر بود دیگر با زنی خندمت آن حضرت عم آمد گفت یا رسول الله  
 شوهر من بیار است و وی حضرت عم را می طلبیدم بودند با نا شوهر  
 تو آن است که در چشم وی سفیدی است **شتر** مراد آن حضرت  
 عم سفیدی پنبه که چشم بود و آن زن سفیدی مذموم که مانع

نظر باشد فهمیده پس زن باز گشت به کنساج چشم شوهر  
 خود شوهرش گفت ترا چه شد که چشم من میکشائی گفت خبر  
 داده است مرا آن حضرت عم که در چشم تو سفیدی است  
 شوهر گفت هیچکس من نماند <sup>انما</sup> در چشم وی سفیدی است  
 و زن دیگر بخدمت آن حضرت عم عرض کرد یا رسول الله عم دعا کن  
 بجناب خدای تعالی که مراد در بهشت داخل گرداند فرمودند ای ام  
 قلان در بهشت هیچ چیز از داخل نخواهد شد پس آن زن گریه  
 کنان از مجلس آن حضرت عم از گشت فرمودند او را خبر دهید  
 که داخل نخواهد شد در بهشت بحالت پیری یعنی از سر نو جوان خواهد شد  
 و در حالت جوانی در بهشت در آید براینه خدای تعالی می فرماید  
 انما انشاناهن انشاء ان جعلناهن ابكارا راعرا یا اقرابا معنی آیه بحسب  
 اقتضای این حدیث چنین باشد که ما پدید آیدیم مومنات را بعد از مردن  
 دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشان را دختران جوان  
 و الله اعلم آن حضرت عم نخست در عقد نکاح آورد و ملاخدیجه  
 بنت خویلد را و سابق این قصه مذکور شد بعد از آن سوخته است  
 ز سر او وی نزدیک آنحضرت عم میرشد و آنحضرت غم  
 خواستند که در <sup>انما</sup> طلاق و فرس نوبت خود عايشه را داد رص

و گذشت مراد آن بی بیج کار نیست مقنن و من آن است که بر  
انگیخته شوم در ازدواج آنحضرت هم باشد از آن عایشه بنت  
ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما که در ازدواج او در آن زمان پیش از هجرت  
به و سال و بقولی پیش از هجرت به حال خود زمانه سوال دوی  
انوقت شش ساله بود هم بستر ساختند آنحضرت هم دیر ادر  
ماه سوال سال دویم از هجرت دوی نه ساله بود و آنحضرت  
هم وفات یافتند و دوی نه ساله بود و دوی وفات یافت  
به بنه هفتد هم رمضان سنه پنجاه و هشتم در ربیع مدفون شد و غیر  
ازین نیز نقل کرده اند آنحضرت هم بیج بکر را بجز عایشه رضی  
تزوج نکرده اند و کسبت وی ام عبدالله است بعد از آن حضرت  
بنت عمر فاروق را که نکاح آوردند بر و ابی آمده که آن حضرت هم  
و بر اطلاق دادند پس نامزل شد چیرئیل که خدای تعالی شمارا سیرماید  
که رجعت کنید او را زیرا که حضرت حفصه بسیار روز در آنجا گذار است  
و بر و ابی آمده که آن حضرت هم رجعت کردند بجهت مهربانی بر عمر رضی  
و به نکاح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را که وی در آنوقت  
در حبشه بود و مهر داد او را از طرف آن حضرت هم بنامش  
بادشاه حبشه چهار صد دینار و موی نکاح او شد همان بن عثمان رضی







و التماس میگرد و میگفت من بدبختم اختیار کردم دیار الزان جمله  
 اسات خواهر دینه کلبی را بر زنی خواستند و دخول کردند و خوبست  
 بدیل و وی همان است که بخشید نفس خود را بدان حضرت هم یعنی  
 بنیر مهر و نکاح آمد و قوی بخشید نفس خود را شریک بود و اسما  
 بنت النعمان جوینه گویند چون آن حضرت عم خواستند که دست  
 بوی رسانند گفت احد و ذوالله منک بخدای می بنامم از تو پس آن  
 حضرت عم مفارقت کردند و عمره بنت یزید و زنی از غنمار و عالیه بنت  
 ظبیان و این همه را طلاق دادند قبل از دخول و سبب بنت الصلت  
 و وی برود پیش از آنکه آن حضرت هم بوی نزد یک شوند و  
 زنی دیگر چون آن حضرت عم ذاب: کرد نزدیک شوخ فرمودند  
 ای بی نفسک یعنی نفس خود بس ده گفت بیج زن و بس و نفس  
 خود بیاز آری بعد بد پس آن حضرت عم او را برده  
 خطبه کردند زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید دارد  
 و بوی بیج طاعت نیست چون رجوع کرد داغ یانفت و خطبه کردند  
 زنی را از پدرش وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده ازین  
 نیست که گاهی بسیار نشده است فرمودند که او را نزدیک خدا فرست  
 رحمت نیست پس ترک کردند و بود مهر از واج آن حضرت

بمانند و هم بر زینب بعد از این قول اصرار ماقول است مگر ضعیف و اعم  
 جیه چنانکه گذشت از اولاد آن حضرت عم قاسم و کینت  
 آن حضرت عم بنام دی بود پس آن حضرت عم را ابو القاسم  
 میباشند و عبد الله طیب و ظاهر هر دو لقب دی است و بقولی  
 طیب غیر ظاهر بود و زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه و فاطمه خور  
 ثرین دختران آن حضرت عم است این پسران مردند پیش  
 از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام یافتند و مسلمان  
 شدند و این جماعه همه از بطل حدیث بودند بعد از آن در مدینه از بطن  
 ماریه قطیفه ابراهیم پیدا شد و طفل هفتاد روزه شده در گنجهت و  
 بقولی هشت ماه و بقولی پانزده ماه و اولاد آن حضرت عم همه در حیات  
 آن حضرت عم وفات یافتند و اوقات فاطمه که دی بعد آنحضرت  
 هم هشتاد و سه ماه بود پس زینب در نکاح ابی طالب المعاص بود بزاویه برای  
 بی پسری علی نام که در حالت صغر در گنجهت و دختر بی نام بود  
 شد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه او را در نکاح آورد و نام آن  
 فاطمه و بعد علی بنبره بن نوفل از وی پسری زاد یعنی نام فاطمه  
 و دختر در نکاح امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بودند بزاویه برای  
 وی حسن و حسین و محمد و فاطمه و ام کلثوم و زینب

و حسن در صغیر - <sup>بسیار</sup> در گنجه شست و زینب را عیبه الله این  
 جعفر به نکاح آوردند <sup>بش</sup> بزاد برای دی پسر می طای نام  
 نزدیک وی بمردوام کثوم رایه نکاح آورد امیرالمومنین عمر رض  
 پس بزاد پسر زید نام برای اورض و بعد عمر رض عون  
 بن جعفر بزنی خواست بعد از وی محمد بن جعفر بعد از ان عیبه الله بن  
 جعفر در قیبه بنت آن حضرت هم نزدیک امیرالمومنین عثمان  
 رض بود بزاد پسر عیبه الله نام بصیغرسن در گنجه شست و رقیبه  
 وقت یافت روزیکه رید بن الحارث بشارت فتره بدیده بنه  
 آورد پس عثمان رض بعد از وی به نکاح آورد ام کثوم راودی  
 نیز در عقد عثمان رض متوفی شد در ماه ستجان سال هفتم و همیشه  
 از عثمان رض رقیبه نزدیک عتبه دام کثوم نزدیک عتیه هر دو  
 پیشتر ان ابولهب بودند اسامی اعمام و عمت آن حضرت عم  
 حارث و قثم و زبیر و حمزه و عباس و ابوطالب و عیبه الکعبه و حبلن  
 و قرقار و غیداق و ابولهب و عقیه و طانکه و اردی دام حکیم و امیمه  
 ازین جماعه اسلام نیار دند مگر عقیه اسامی موالی آن حضرت هم  
 زید ابن الحارثه و پسر وی اسامه و ثویان و ابوکبشه و وی در  
 بدر حاضر بود روزی که امیرالمومنین عمر رض خایفه شدند و قات

یافت و انیس <sup>ششتران</sup> بقول وی ویرا آنحضرت <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و ارث شده بودند  
از پدر خود و بقول وی ویرا از عبد الرحمن بن عوف خرید کردند  
و ریاح و یسار و اعر نیون کشتند و ابورافع ویرا عباس  
نجد است آن حضرت عم گذرانیده بود و وقتیکه خبر اسلام عباس  
رسید او را از اذساختند و در نکاح وی دادند سلمی را که سولات  
آن حضرت عم بود پس از وی پسری متولد شد عبدالله  
نام که نویسنده امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه بود و ابو موسیبه و  
و فضا که وی بشام و قات یافت و رافع این جماعه مذکورین را  
آن حضرت عم آنرا کرده بودند و بد عم که او را رفاعه پدر  
گذرانیده بود و وی <sup>کشته شد</sup> در غزوه وادی القریه و کر که  
او را هوزنه بن علی <sup>بن عباس</sup> کشتن فرستاد و بد آن حضرت  
عم او را از اذساختند و زید جد بلال <sup>بن رباح</sup> و عبید و طهمان  
ما بوری قطی از هدیه مقوقنس و اقدیا ابو اوقد و بشام و ابو ضمیر وی  
آرشی بود و روز چنین او را از اذساختند و ابو عبید <sup>بن جراح</sup>  
ابو عبید و سفینه که نخست <sup>نظام</sup> ام سلمه بود بعد از آن او را آزاد  
نمگرد و شرط نمود که مادام که زنده بماند خدمت آن حضرت عم  
کند گفت اگر شرط نمی کردی نیز مقام قات آن حضرت عم نمیکردم

و آنجا که حدی صحیفه شتران را در بصره مشاهده و بعضی اهل  
سیر پیشین ازین فرموده اند اسامی کثیرکان آن حضرت عم  
اسلمی ام رافع در ضوی و ائمه و ام شمیر و ماریه و شمیرین و ام  
ایمن که بر که نام داشت و در کنار داشته بود آن حضرت عم را  
و شش کس از بنی قریظه و میمون بنت سعد و حذافه و نویده اسامی  
خادمان آن حضرت هم انس بن مالک و هند و اسما و خندان  
حارثه و ربیع بن کعب اسلمی و عبد الله ابن مسعود و عقبه بن  
حارثه و بلال و سعد و ذوقریظ و منیر برادر زاده بانو زاده نجاشی  
بود و بگری بن شد اخ لیس و ابوذر غفاری و اسامی کثیرانی که نام آن  
آن حضرت عم سعد بن معاذ و ... در است که در کونان  
بن عبیده بن جحش محمد بن سلمه انصاری در و در است که در نه  
روز خندق و هباده بن ... ابن عباس و ابی ایوب و بلال در وادی  
القری و چون این آیت نازل شد والله یرحمک من الناس  
موقت استند که کسی نگاهبانی کند آسمانی الیچیمان آن حضرت  
هم نگاهبانی بادشاهان روزگار و این امیه را بجانب نجاشی  
فرستادند و نجاشی لقب است که بادشاه حبشه باشد و نام  
وی اصم بن عبدمنان عربی عدلیه باشد پس نهاد نام

آن حضرت عم بزد و چشم خود فرو و آمد از تخت و نشست  
 بر زمین و اسلام آورد و دو قات یافت در ایام حیات آن  
 حضرت عم سال مهم پس نمایانند بر و چنانزه گزند دند و دجه  
 کاهی را بسوی بادشاه روم دوی مقل نام داشت پس ثابت  
 شد نزدیک وی بدلائل نبوت آن حضرت عم و قصد اسلام کرد  
 قوم وی با وی موافقت نکردند و ترسیدند از آنکه اگر اسلام آورد  
 سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبدالمعین خدا در ابوسوی  
 که نری بادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامه آن  
 حضرت را عم پس آن حضرت عم فرمودند خدای تعالی پاره  
 یاره کند بادشاهن او را کوبد و تخریب کشته شد و حاطب ابن  
 ابی بلتعنه را بسوی منقرش آورد و قتلش لقب کسی است که مصر  
 و اسکندریه در تصرف او باشد پس زو بیات آمد با تمام کلمه  
 فرستاد بخد مت آن حضرت عم ماریه و شبرین داشتند  
 سفید کردند نام داشت و بقولی هزار دینار و بیست هزار  
 و عمر این العباس را بسوی جفر و عبدالمعین جلندی بادشاهن  
 بعمان پس مرد و مسلمان شدند که مانع نیامدند عمر را از آنکه از رعیت  
 زکوة بگیرد و در میان ایشان قسم کند پس عمر میان ایشان می بود





وقاس و زبیر ابن العوام و عبدالرحمان بن عوف و طلحه ابن عبید از مدینه  
 و ابو عبید بن الجراح و سعید بن جبیر مناصب و دواب آنحضرت  
 هم از اسبان و در اس بودند و این بنا اختلاف هم است  
 مشکب و بروی روز احد سوار شده بودند پیشانی و قوایم او  
 سفید بود و او دست راست که برنگ بدن بود او را فریبی  
 مناسب و به واری بدن بود آن حضرت عم بروی سابققت  
 کرده و سپس سبقت کردند و خوش وقت شدند و مرتجز همان است  
 آنکه عزیمت بن ثابت گواهی داد و نیز از هدایا مقوقس و لحیف هدیه  
 ربیع و طرب هدیه فرود بین عمر و خدام و محمد و هدیه تمیم دارمی و ضریس  
 و ملاوح و شمشیر که او را از حضرت عیسیٰ فریده کرده بودند و سبقت  
 کردند با پسران و بهر معنی بر روی وی گفتند ما انت  
 و بحمد و بحرا سپ کشاده گام و ظاهر در هر یک از اینها است  
 و کدل از هدایا مقوقس و وی اول که در اسلام بروی سوار  
 شدند و نصیحت قبول فرمودند آن را از ابوبکر صدیق رضی الله عنه  
 بادشاه ایام و در سه کار آن حضرت هم در سه کوششی بود که او را  
 پیروز می گفتند و نقل کرده نشده چیزی از حضرت کادری که کار  
 آن حضرت عم بوده باشد و آن حضرت هم از اینها است

و از بود در ~~عالم~~ موضع است قریب ~~به~~ منوره و در  
فرت تا و نیم سوی آن ~~حضرت~~ ممد بن جبارده ناز شیر دار  
از سواشی ~~بی~~ عقل و نزدیک آن حضرت عم ناز بود قصوی  
نام که روی بجزرت گردند چون وحی نازل شد هیچ چیزی بر  
نمیداشت آن حضرت عم را الاقصوی گویند عشبا و جاز عابیز نام  
وی است یک بار روزی با شتر اعرابی دادانیدند شتر است  
کرد این معنی بر مسلمانان شاق آمد آن حضرت عم فرمودند لازم  
است بر الله تعالی که هیچ چیز از او در دنیا غالب نیاید الا دقتی او را  
منادب سازند و در سرکار آن حضرت عم در اس از بر می بودند  
که برای شیر خوردن آن حضرت ~~عم~~ خصوص مهیا کرده بودند  
خوردن و در ~~یک~~ آن حضرت ~~عم~~ شمشیر بود نا از آن  
جهت ~~دو~~ انقار که از ~~عشبا~~ اموال مید این الحجاج بدست  
آمده بود و آن حضرت عم بخواب دیدند گوید بر طرف وی  
شکستی آمده است و تغییر کردند که مسلمانان را بهزستی رو خواهد داد  
ذال صورت روز احد تحقیق شد ~~دست~~ شمشیر از اموال بی تینغ  
بدست آورده بود ~~دست~~ و بنا و ~~دست~~ از جمله آن شمشیرنا محمد  
و ~~دست~~ که ~~دست~~ از پدر خود میراث یافته بودند و غضب که

سید بن عباده گذرانیده بود و قشرب و دوی اول سید میرزا  
 است که آن حضرت عم او را حمل کرد و نزد پیش آن حضرت  
 عم چارنیزه بودند نام یکی شنی و سه نزه باقی از بنی قتیقاع بدست  
 آمده بودند و هم نیزه بود که برداشته میزند و بر یکی آنحضرت  
 عم در عیدین و جو بگیه و سه کوچ افتاد یک درع و نیم عصا که  
 عمی را عرجون می گفتند و معصای از یک که او را تمشوق گفته و چهار  
 گمان و یک تر کشش و ترسی که مروی صورت که کس ساخته  
 بود و بخند دست عم بر سیم بدیده آمد آنحضرت عم و دست  
 نو در امروی نهادند پس آن صورت مدوم شد انس گفت  
 رض فعل و قتیقه آن حکمت هم از سیم بود و در میان فعل  
 و قتیقه چند خانه بسیار بود و قتیقه چیزی است که نزدیک مهبض  
 از سید بود و بخزان سازه و فعل غیر است که نسبت نام  
 شمشیر از سیم و غیران سازند پیش آن حضرت هم آوردند  
 بودند که آنها را از سلاح بنی قتیقاع بدست آورده بودند یکی سید  
 دیگر قتیقه زرینی بود که او ذات النضول را میگفتند و پوشیدند  
 آن را در زخین و گویند که نزد آنحضرت هم زربان داد و عم  
 بود آنکه ایشان روز قتل جاگوسته بودند و پیش

آن حضرت عم خودی بود که آن را زنی است به نفع مانفته و پیش  
آن حضرت عم گرفتاری از ادیم وردی سه هفته از رسم و  
نشان آن حضرت عم سفید بود و چون آنحضرت عم وقت  
یافتند گدازشگی جامه برد و جره نوعی است از چادرهای یمن و  
دازاری عراقی گدازنی روضه الاجناب و دو جامه حکاری نمبلی  
مخاری و نمبلی سحلی جبه یمنیه و خمیسه یعنی چادری ظلم دار کیمبی  
سینه و چند کوفیه نوره و خیره مانند سه یا چهار رنگین رنگین بود  
پیش آن حضرت عم ظرفی از قرم بود که در وی تی نهادند  
آینه دشانه حاج و سرمدان و زرافض و مسواک و فرش آن حضرت  
عم از قرم بود و حشوان بجای پشمین فرما بود و قرچی بود که سه  
موضع بصفایج سینه مضبوط ساخته بودند و سیاه از سنگ آوندی  
کامل بود و آن عمر که در وی حکاکی کرده می ساختند و آن حضرت هم  
آن را بر سر می نهادند و قتی که در سراز عراست امر می یافتند و سیاه  
بود از شیشه و آوندی بود و میا برای غسل از صفر و پیل بود کال  
و چنان بود که لوی کسکه فطری می بودند و چهارم حصه صاع بود  
انگشتری بود از سیم که رنگین می بود از وی بود بر آن کلمه محو  
رسم آن سه کلمه بود و در کوفی وی از آهن بود و جای و عمل نگار باران

حسین مطبوع کرده بود و نزد نجاشی دو موز و سار و هر یک بر سر گذاشته  
 پس آنحضرت هم پوشیدند آنهارا و آن حضرت هم را کلبی  
 بود سیاه و عمامه که او را سحاب میگفتند و پیش آنحضرت هم  
 دو جامه بود برای نماز جمعه بخرآن جامه که سایر ایام می پوشیدند  
 در و مال بود که می مالیدند آن را بر روی بعد وضو و از جمله بجزایر  
 آنحضرت هم قرآن است و او بزرگترین مجرب است هیچ بشری  
 مثل یک مورد از آن تواند آورد و خبر داد از اخبار گذشته و  
 آینده مطابق واقع و از آن جمله مشق صدر است که در زمان  
 خرد سالی مالیکه سپید آن حضرت را شکافتند و با ایمان و علم بر کردند  
 و از این جمله آن است که آن حضرت هم خبر دادند قوم را از  
 قصه اسرار و فتن بیت المقدس پس گفتار تکذیب  
 کردند و بعضی علامات بیت المقدس را که آن حضرت بیان فرمودند  
 تا باطل فرموده بودند بر سیدند پس حد ایتمانی بیت المقدس  
 را بر این حضرت هم منکشف ساخت تا هر چه آن قوم می پرسیدند  
 آن حضرت هم بواقعی بیان می فرمودند از آن جمله شکافتن شدن  
 بناها است و از آن جمله آن است که قریش با خود عهد بستند  
 که آن حضرت عمر را بکشند چون آن حضرت هم پیش آمدند

و چون حضرت این استادند و یک مشت خاک برگرفته فرمودند  
 شامت الوجوه و در روزی ایشان انداختند پس نرسید چیزی  
 از آن تگ بریزه یا کسی مگر که کشته شد و زیاده از آن جمله  
 آن است که حضرت عم روز چنین انداختند یک مشت خاک  
 در روی دشمنان پس خدا تعالی آن جمله را بر زمینت واد  
 و از آن جمله آن است که چون آن حضرت عم در غار سحران  
 شدند عنکبوت بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست  
 و از آن جمله آن است که چون سزاؤن مالک تعاقب آن  
 حضرت عم کرد وقت محرت ازین شد تا قوایم اسپ او در زمین  
 سخت و از آن جمله آن است که آن حضرت عم دست  
 خود را ساینده بر پشت مرغان که نوز بر آبی نرسید و بود پس  
 آن مرغان را نرسید بر آبی نرسید و او حال آنکه شمر  
 بود و از آن جمله آن است که آن حضرت عم دعا کردند  
 بر ای عمر رض که خدا تعالی بسبب ایشان از عالم با جزات  
 در پس همچنان و نافع شد و از آن جمله آن است که دعا کردند  
 برای علی کرم الله وجهه که خدای تعالی دور کند از ایشان تاثیر  
 گری و سردی و آب و پس خود در چشم ایشان انگشاند

مال آنکه ایشان زنده چشم داشتند ~~پس~~ همان ساعت شفای  
 حاصل شد و پنج کاه بعد از آن در چشم ایشان را عارض نشد و  
 از آن جمله آن است که یحشم فتاده بن نعمان زخم برسیه و آب  
 بر رخساره روان شد پس آن حضرت عم آن چشم را بجای  
 او نهادند پس آن چشم بهتره بین چشمان او و با جمال ترین آنها  
 شد و از آن جمله آن است که عاگردند آن حضرت عم برای  
 ابن عباس رض که ندای تعالی او را تاویل فرآن دفعه  
 فی الدین عنایت کند پس به همچنان واقع شد و از آن جمله آن  
 است که عاگردند بر برکت در خرمای نابرض دوی بغایت  
 قابل بود پس بجا از آن حق نرما و اساخت و سیزده  
 و سبب باقی ماند و از آن جمله آن است که عاگردند برای  
 ز ~~آن~~ ~~بزرگوار~~ ~~بر~~ ~~کرد~~ ~~در~~ ~~عقب~~ ~~بهر~~ ~~رفت~~ ~~پس~~ ~~هر~~ ~~آن~~ ~~باز~~ ~~از~~ ~~بهر~~ ~~پس~~ ~~بهر~~  
 می رفت دار آن جمله آن است که عاگردند برای انس بطول  
 عمر و کثرت مال و اولاد پس همچنان واقع شد و از آن جمله  
 آن است استسفا نمودند پس یک هفته باران می آمد بعد از آن  
 دغای رفع باران کردند پس منقطع شد ~~سحاب~~ ~~فی~~ ~~الحال~~ ~~و~~ ~~از~~ ~~بجمله~~  
 آن است که آن حضرت عم دعا کرده اند بر چشم ~~پس~~ ~~بهر~~ ~~پس~~ ~~بهر~~

به ملک پس او را ششمین بگفت در روز از توابع شام و از آنجا  
 آن است که آن حضرت هم اعرابی را دعوت کردند باسلام  
 گفت هیچ گواه هست بر آنچه می گوئید فرمودند آری این درخت  
 گواهی خواهد داد بعد آن درخت را طایفه ندب پس پیش آمد  
 از گواهی خواستند او گواهی داد سه مار بعد از آن بجای خویش  
 رجوع کرد و از آن جمله آن است که امر کردند و درخت را که  
 جمع شوند پس جمع شدند بعد از آن متفرق گشته و از آن جمله آن  
 است که امر کردند انس را که بر دیسوی درختی چند از خدا بگوید  
 ایشان را که آن حضرت عم می فرماید است. و اگر فراموش آید پس  
 بهم آمدند پس چون از فضای حاجت فارغ شدند فرمودند انس  
 را که ایشان را بگردانید بجای خود بردند پس بجای خویش رفتند  
 و این جمله آن است که آن حضرت عم پس درختی بخواب  
 رفتند آن درخت زمین را کافه کافه نزدیک آن حضرت عم  
 آمد پیش آن حضرت عم استاد و چون آن حضرت عم  
 بیدار شدند اصحاب قسم را بر عرض رسانیدند فرمودند که این درختی  
 است که از آن خواست از هر دو رگار شود که بر سن ملام کند پس  
 او را اندامی عالی اذن داد و از آن جمله آن است که سلام کردند



بر آن حضرت عهده سنگ و در رخصه در میان شبها که آنحضرت  
عم مبعوث شدند که السلام علیک یا رسول الله و از آن جمله آن  
است آن حضرت عم فرمودند که من نبی ششم سنگی را که  
در مکه بر من ملام کرد پیش از آنکه مبعوث شوم و از آن جمله  
آن است که چون برای آنحضرت عم منبر ساخته شد سونی که  
آنحضرت عم بروی تکیه کرده خطبه می فرمودند نال و فریاد کرد و از آن جمله  
آن است که کافران برای آنحضرت عم در گوشت بز زهر مختلط  
کردند پس بنور آن حضرت هم را آن بز که در وی زهر است  
از آن جمله آن است که تسبیح گفتند سنگ بزه در دست آن  
حضرت عم و این چنین طعام تسبیح گفت و از آن جمله آن است  
که شتری پیش آنحضرت عم شایسته کرد که مالکان آن طرف  
گرم میدهند و کار بسیار می فرمایند و از آن جمله آن است که بگفته  
اهو بخندمت آن حضرت عم التماس کرد که حضرت عم وی را  
از قید خلاص کنند تا شیر دهد و بچ خود را بعد از آن باز آید پس  
آنحضرت عم او را خلاص کرد و او بشهاوتین تلفظ کرد و از آنجمله  
آن است که خبر کردند روز بدر که فلان کافران بجز کشته خواهد شد فلان  
این بنا پس تا روز نکرده هیچ کس از ایشان از آن محفل که آنحضرت

خشم بانی من تعالی فرموده بود که از آن جمله آن است که خبر دادند تا آنکه  
 جرمه از امت آنحضرت عمده بود و باغزا خواهند کرد و ام عمام از ایشان  
 است پس بهمین افراسه و زان جمله آن است که خبر دادند  
 عذارین رضی را بلای شدید پیش خواهد آمد پس این صورت  
 واقع شد و رهان بلا مقبول شد و از آن جمله آن است که زنی  
 را فرمودند که شمار ایشان آید بعد از من آنکه دیگران را به شهادت  
 دهند پس این صورت در زمان معادیه رخ واقع شد و از آن جمله  
 آن است که در حق حسن رضی فرمودند که این فرزند من است  
 و نزدیک است که صلیح اکلند خدای تعالی بسبب وی در میان  
 دو گروه بزرگ از مسلمانان پس بهمین واقع شد و از آن جمله  
 آن است که آن حضرت عمده خبر دادند بقتل اسود عذسی که ناب  
 است و با آنکه کشته شده و با آنکه کشته او کیمت و وی در ضلع بود  
 که شهری است بیمن و از آن جمله آن است که آنحضرت عمده  
 فرمودند ثابت بن قیس را ایشان همه او بقتل شهید از غنجان  
 کند و در حالی که ستوده باشد کشته شود و در حالی که شهید شود پس  
 شهید شد و روزنامه و از آن جمله آن است که مرده شد مدوی  
 و پوست بمشرفان پس خبر دادند سید با آنحضرت عمده که او برود

فرمودند که او را از زمین قبول نخبو اچ کر و پس پهر بار که او زمین میگردند  
 زمین او را بر زمین می انداخت و از این جمله آن است که شخصی  
 دست چپ فلانم میزند و آن حضرت هم فرمودند که دست  
 راست بخور و او نداند که دست راست نم بود آنم خود فرمودند  
 توانای مباد امر ایس بعد از آن توانست که دست راست  
 بر وار و بسوی دیان خود را از آن حرم آن است که داخل شدند روز  
 پنج که مکه معظمه در مسجد الحرام و آن حوالی کعبه منقح بودند دست  
 آن حضرت چه بود بگفتن بود پس اشارت میکردند بدان چه  
 و می فرمودند که خاتم النبیین و زهق الباطل و آن بیان می افتادند و  
 از آن جمله آن است قد نزل من غیب و حاصل این قصه  
 آن است که وی از جمله نبی این کلمات بر شنید \* یا ما از آن جمع  
 تسریه ظاهر و بطن نمر \* بعث نبی من مضر \* یا بین الله اکر \*  
 قلع نعیما من حجر \* تسلیم من حر سقر \* و بار دیگر این کلمات  
 شنید \* یا من الی اقبل \* نسمع ما لا یجهل \* هذا نبی مرسل \* بر حی  
 منزل \* فامن به کمی تعدل \* من حر نار تشعل \* و قودها  
 \* یا لجدل \* و این معنی او را بر اسلام آنگاه در و از آن جمله است  
 قصه سواد این قاریب و حاصل این قصه آن است که وی

در جام است کاهن بلا و که جنای را از نوادش استقباله  
 نجر میداد جنی وی سه شهب وی را از بهشت آنحضرت  
 عم آنگه اباع دین آنحضرت عم البته می باید کرد خبر داد بود  
 آن خبر آید مسلمان شده ازان جمله آن است که گواهی داد  
 موصار به نبوت آنحضرت عم ازان جمله آن است خور انبند  
 هزار کس را از یک صنایع خود در عروه خندق بس همه سیر  
 شدند و طعام زیاد بود ازان اول ازان جمله آن است که  
 توشه لشکر باخر رسید پس آنحضرت عم جمع نمود بر بقایای  
 توشه و دعای برکت کرد بعد ازان قسمت کردند  
 آن را در میان همه لشکر پس کنایست کرد آمد را و ازان جمله  
 آن است که آورد ابوهریره بخد مت آن حضرت عم یلمنت  
 یفرما بگفت یارسول الله دعا کن برای من درین فرما برکت پس  
 دعا کرد ندا ابوهریره رض گفت آن را در اینان کردم هر چند بر  
 می آوردم تمام نمی شد چندین دست در راه خداست که مردم و  
 همیشه ازان میخوردم و میخواهیدم تا آنکه عثمان رض گشته شد  
 این درکت مفقود گشته و ازان جمله آنست آنحضرت عم  
 دعوت کردند اهل کعبه را برای یک پیاله از نرد ابوهریره گفت

پس آمدیم و متفرغی می شدیم تا ما از خواننده تا آنکه بر خاستند  
 قوم و نبود در بیاله مگر آنکه کی کرد رکنار بای وی پس آن حضرت  
 هم آن را جمع کردند یک لقمه شد آن را بر انگشتان خود نهادند  
 و فرمودند بخورید برکت نام خدا گفت ابوهریره منم خدا  
 می خوردم از آن تا سیر شدم و از آن جمله آمد است که جاری  
 شد آب از میان انگشتان آن حضرت عم تا آنکه قوم اسیدند  
 و وضو کردند و ایشان یک هزار و چهار صد کس بودند و  
 از آن جمله **ابو اسحاق** که آوردند بخدمت آن حضرت عم  
 بیاله در وی **ابو اسحاق** آب بود پس آن حضرت عم خواستند  
 که انگشتان خود را در آن بیاله نهند و گنجایش نکرد پس  
 چهار انگشت در آن نهادند و فرمودند بیاران بیاید پس همه  
 دستها کردند ایشان میان هفتاد و هشتاد بودند و از آن جمله آن  
 است که در غزوه تبوک دار و شد بر آبی اندک که یک کس  
 را سیر آب کند و لشکر تشنه بود شکایت کردند بخدمت  
 آن حضرت عم پس گرفتند تیری از برکش خود فرمودند  
 این نیز را در آن آب نخلاند پس جو **سیر** کرد آن آب و  
 سیر آب شدند اهل لشکر و ایشان وقتی هزار کس بودند

از آن جمله آن است که شکایت کردیم که در وقت نوبت خدمت آن  
 حضرت هم که آب چاه ایشان شور است پس رفتند  
 آن حضرت هم با جماعه از اصحاب تا آنکه استادانه بر پناه  
 و ایشان آب دهن خود انداختند در آن چاه پس جاری شد آب  
 شیرین هر چند آب می کشیدند منقطع نمی شد و از آن جمله آن  
 است که آوردن خدمت آن حضرت عم که کودک خود را که  
 کل شده بود پس دست رسانیدند بر سوی پس جمعا  
 گشت موی سه او دور شد بیماری او قوی ایضا آن را  
 شدند پس آوردن از اهل آنجا که او را خود را نزدیک  
 سینه کذاب و او دست رسانیدند بر او پس آن کودک  
 کل شد و آن حالت در نسل وی باقی ماند و از آن جمله آن است  
 که بشکستند روزی در شمشیر عکاشه پس عطا فرمودند آن حضرت  
 عم او را این شمشیر کشتند شمشیر مانده نزدیک او از آنجمله  
 آن است که در خندق بشته پیش می آمد که هر چند نمیدزدند  
 در وی هیچ اثری که پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 بدست خود شمشیر کشتند که تله از هم باشد و از آنجمله  
 آن است که دست را نیندند پای ابی رافع که شکسته بود پس



و اغسال و باید که گویند حرف اول شیطان نبوده پس حضرت ام پس  
 حضرت علی را سلام تبریت بر اصحاب رضی الله عنهم کردند باین  
 کلمات ان فی الله عزاء من کل مصیبه و خلفا من کل حاله و  
 و راکس کل قایت فعلی الله ذنقه و اذ الیه لنا رجع افان اصحاب من  
 حرم الشراب یعنی اش آنکه نزدیک خدای تعالی دلاسا است از  
 هر مصیبت و عذوبی است از به میرند و تادانی است از به قوت  
 شوند پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی او رجوع نمایند تحقیق مصیبت  
 زده آن است که از ثواب مصیبت محروم شویم و اختلاف  
 کردند اصحاب در آنکه در حال غسل یا مهنه از تن زمار که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بر کشند یا با جامه غسل دهند پس خدای تعالی  
 بر ایشان خواب را مسلط کردند و گویند که نمیدانستیم که است  
 گفت غسل دهید آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در جامه های  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیدار شده و همچنین کردند و  
 متولی غسل علی و عباس و دو فرزند عباس فضل و قثم و دو مولای  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم شقران و اسامه بودند و حاضر شد  
 انجا اوس انصاری صلی رضی الله عنه دست بر شکم مبارک  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهاد پس چیزی بیرون نیامد